

این شرحی‌به نهایت

کفاره غیبت این است که برای شخصی که از او غیبت کرده‌ای، آموزش بطلبی.

حضرت محمد(ص)

مرغ دل

صحبت جانان بر اهل دل از جان خوشترست
عاشقان را خاک کوبش زاب حیوان خوشترست
چون زعشق او رسد زنجی به‌دل دردی به‌جان
عاشقان را رنج دل از راحت جان خوشترست
شاهباز عشق چون مرغ دلسی را صید کرد
وقت آواز حال بلبل در گلستان خوشترست
دست آسدرکار او به از قدم پسر تخت ملک
پای در بندوی از سررد گریبان خوشترست
بندۀ را از دست جانان خار غم در پای دل
از گل صد برگ بر اطراف بستن خوشترست
دیده گریبان عاشق دایم اندر چشم دوست
از تبسم کردن گل‌های خندان خوشترست
گرچه از خُسست آن دلبر چو خورشید آشکار
عشق همچون ذره‌اند سایه پنهان خوشترست
آنچه آسدر حق عاشق کرد معشوق اختیار
گر هلاک جان بود مشتاق را آن خوشترست
موراگر در خانه خودانس دارد با غمش
خانه آن مورا از ملک سلیمان خوشترست
وصل جانان را چو دل بر ترک جان موقوف دید
جان بداد و گفت کر جان وصل جانان خوشترست
تا به کی‌خسرو در ایران دیدها روشنش شود
چشم رستم را ز سرمه خاک توران خوشترست
سیف فرغانی در این ناخوش سسرا با درد عشق
وقت این مثنی گداز وقت سلطان خوشترست
سیف فرغانی

قاب کوچک



▲ کردن‌بندی از تایر موتور سیکلت، هدیه انسان‌ها به ایستماح دو سال‌در جزیره سواولسو اندونزی. تخریب محیط‌زیست بر آیدن ناگزیر سبک‌زدنگی امروز ما انسان‌هاست. عکس: Reuters

پیشخوان

برق آساداستان بخوانید

محدودیت‌های مختلف، تنها نمی از داستان‌های کتاب اصلی Flash Fiction به مجموعه اولیه داستان‌های برق آسا و کمتر از نیمی از داستان‌های کتاب اصلی Micro Fiction به مجموعه اولیه خُرده‌داستان‌ها راه یافتند، ولی بعد از تمام‌شدن چند چاپ آن‌ها، من که دیگر از تجدید چاپشان منصرف شده بودم، چندتایشان را در معماری تازه‌ای و در کنار داستان‌های



تصویر کتاب

دیگر تبدیل به کتاب فضاهایی برای عبور کردم که نشر «گوشه» منتشرش کرد. پس به لحاظ حقوقی خودم را موظف دیدم که آن داستان‌ها را هم از چاپ تازه این کتاب‌ها حذف کنم و به تبع آن این داستان‌ها برای گویا شدن هم خوانده نشدند. برای همین است که مجموعه تازه داستان‌های برق آسا ۲۸ داستان دارد، یعنی ۸ داستان کمتر از چاپ‌های اولش، و مجموعه تازه خُرده داستان‌ها هم ۱۱ داستان دارد، یعنی ۶ داستان کمتر از چاپ اولش. امیدوارم کتاب فضاهایی برای عبور هم گویا شود تا آن داستان‌ها هم در ترکیب کتاب‌ها قرار نگیرند.
کتاب «داستان‌های برق آسا» با گردآوری جیمز توماس، دنیس توماس و تام هسازوگا با ترجمه پژمان طهرانیان در ۱۶۸ صفحه با شمارگان ۱۰۰۰ نسخه و قیمت ۱۶ هزار تومان عرضه شده است.

فوکوس

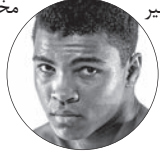
۵۶سال پیش، برابریا شانزدهم ژانویه ۱۹۶۱ میلادی، پاتریس لومومبا، اولین نخست‌وزیر جمهوری دموکراتیک کنگو به قتل رسید. لومومبا در مبارزات برابریه استقلال کنگو از بلژیک، نقشی مهم بر عهده داشت و پس از به قدرت رسیدن، ملی‌کردن منابع معدنی و بانک‌های کشور را در اولویت قرار داد. اما کارکنش بلژیکی‌ها و اعلام استقلال موسی‌چومبه استناد را ایالت درون‌تعمد کانگاکا، لومومبا را امپور به در خواست کمک از شوروی کرد. عملی که به مذاق آمریکایی‌ها خوش نیامد و پای‌سازمان سیا را به کنگو باز کرد. لومومبا پس از ۱۰ هفته نخست‌وزیری از سوی رئیس‌جمهوری وقت کنگو عزل و شامی اسد ایا پس از مدتی به دام عوامل ترانز لومبوتو سمسه‌سگو و ماموران نظامی بلژیک افتاد و به قتل رسید. جسد او را در اسید سولفوریک حل کردند.



تقویم تاریخ

رخداد

■ پشت‌سر گذاشتن مدار جنوبگان از سوی **جیمز کوک** و افراش به‌عنوان نخستین گروه دریانوردان اروپایی (۱۷۷۳ میلادی)
■ اشغال شهر **ورشو** پایتخت لهستان از سوی ارتش اتحاد جماهیر شوروی و عقب‌راندن نیروهای آلمان نازی از آن در جریان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵ میلادی)
■ شلیک **۸۰موشک اسکااد** از طرف عراق به سمت اسرائیل در پی آغاز عملیات طوفان صحرابرای آزادسازی کویت (۱۹۹۱ میلادی)
■ وقوع زمین‌لرزه با قدرت ۷٫۳ ریشتر در شهر **کوبه** ژاپن، منجر به مرگ ۷هزار نفر و بی‌خانمانی ۳۰۰هزار تن (۱۹۹۵ میلادی)



■ **بنجامین فرانکلین** - از بنیانگذاران ایالاتمتحده آمریکا، دانشمند، نویسندهبر جست‌وجوچاپخانه‌دار،طلز نویس،نظر به‌پردازسیاسی،سیاستمدار، مخترع،فیزیکدان،فعال مدنی ودیپلمات (۱۷۰۶ میلادی)
■ **ایلیا انزبورگ** - نویسنده و روزنامه‌نگار اهل اتحاد جماهیر شوروی، صاحب آثاری چون طوفان، سقوط پاریس،بازگشت‌از آتروزی (۱۸۹۱ میلادی)
■ **محمد علی** - با نام قبلی کاسیوس مارسلوس کلی جونیور،مشهور به **محمعلی کلی**، از مشهورترین بوکسورهای سنگین‌وزن جهان اهل آمریکا(۱۹۲۳ میلادی)

طلوع



غروب
■ **سیدمجتبی میرلوحی** - معروف به نواب صفوی، طلبه، بنیان‌گذار وهبر تشکیلات فدائیان اسلام، از پیشتازان مبارزات مسلحانه ضد رژیم پهلوی (۱۳۳۴ میلادی)
■ **کامیلو خوزه سلا** - رمان‌نویس و شاعر اسپانیایی، برنده جایزه نوبل ادبیات سال ۱۹۸۹ میلادی، صاحب آثاری چون: خانواده پاسکوال دوار، ته‌سان کامیلو، کندو (۲۰۰۲میلادی)
■ **بابی فیشر** - شطرنج‌باز آمریکایی، قهرمان سابق جهان بهترین شطرنج‌باز تاریخ به ادعان بسیاری از استادان بزرگ شطرنج جهان (۲۰۰۸میلادی)

قاب کوچک

از زهر دری سخنی

حکمت خدا

فردی مومن همسایه‌ای کافر داشت و هر روز و هر شب با صدای بلند او را لعن و نفرین می‌کرد که: «خدایا! جان این همسایه کافر من را بگیر و مرگش را نزدیک کن» و طوری می‌گفت که مرد کافر نفرین او را می‌شنید. زمان گذشت و آن مرد مومن بیمار شد. دیگر نمی‌توانست غذا درست کند ولی در کمال تعجب غذایش سر موقع در خانه‌اش حاضر می‌شد. مرد مومن در دعاهایش خدا را شکر می‌کرد و می‌گفت: «خدایا ممنونم که بندهات را فراموش نکردی و غذای من را در خانه‌ام حاضر و ظاهر می‌کنی و لعنت بر آن کافر خندانسان!» روزی از روزها که خواست برود غذا را بردارد، دید این همسایه کافر است که غذا برایش می‌آورد. از آن شب به‌بعد، مرد مومن هنگام‌نیایش می‌گفت: «خدایا ممنونم که این مرتیکه شیطان را وسیله کردی که برای من غذا بیاورد. من تازه حکمت تو را فهمیدم که چرا اجانش را نگرفتی!»

نعمت‌بزرگ

روزی خلیفه وزیر خود را گفت: «بزرگترین نعمت‌های الهی چیست؟» وزیر جواب داد: «بزرگترین نعمت‌های الهی عقل است. همانا خواجه عبدالله نصاری نیز در مناجات خود گوید: خداوند آن که را عقل دادی، چه ندادی و آن که را عقل ندادی، چه دادی؟»

تقسیم‌چنیا

روزی خلیفه از محلی می‌گذشت، بهلول را دید که زمین را با چوبی اندازه می‌گیرد. پرسید: «چه می‌کنی؟» گفت: «می‌خواهم دنیا را تقسیم کنم تا ببینم به ما چه قدر می‌رسد و به شما چه قدر؟ اما هر چه سعی می‌کنم، می‌بینم که به من بیشتر از دو داغ (حدود یک متر) نمی‌رسد و به تو هم بیشتر از این مقدار نمی‌رسد.»

خواهش نفس

آوردند، روزی حاکم شهر بغداد از بهلول پرسید: «یا دوست داری که همیشه سلامت و تندرست باشی؟» بهلول گفت: «نه، زیرا اگر همیشه در آسایش به سربرم، آرزو خواهش‌های نفسانی در من قوت می‌گیرد و در نتیجه، از باد خدا غافل می‌مانم. خیر من در این است که در همین حال باشم و از پروردگار می‌خواهم تا گناهانم را بپامزد و لطف و مرحمت‌اش را از من دریغ نکند.»

سفر به جزایر لانگرهانس

مبارزان آواز ه‌خوان ایرلند

اتفاق افتاد. در این حادثه سربازان انگلیسی به روی ۲۶ شهروند غیرمسلم آتش گشودند. ۱۴ نفر در اثر این تیراندازی جان خود را از دست دادند که ۱۳ نفر آنها بلافاصله کشته شدند. بسیاری از قربانیان هنگامی مورد اصابت گلوله قرار گرفتند که در حال فرار بودند و برخی نیز در حالی که سعی می‌کردند به مجروحان کمک کنند، تیر خوردند. معترضان دیگر با گلوله‌های لاستیکی یا ضربات باتوم مجروح شدند و خودروهای ارتشی آنها را زیر گرفتند. انگلستان سعی کرد روی ماجرا سرپوش بگذارد و رسیدگی به این پرونده تا سال ۲۰۱۰ طول کشید. ایرلندی‌ها آن قدر ماجرا را ادامه دادند تا نخست‌وزیر مجبور به عذرخواهی شد. گروه U۲ ترانه «یکشنبه خونین» را در مارس ۱۹۸۲ برای این اتفاق ساخت و اجرا کرد.

جنگ بین آزادی‌خواهان ایرلند و لندن در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم آنچنان شدت داشت که کشورهای از قار‌های دیگر هم در آن به شکلی دخالت داشتند، حتی این شایعه هم مطرح شده بود که دولت قذافی در لیبی به گروه‌های مسلح ایرلندی سلاح رسانده‌است.

در سال ۱۹۹۸ بعد از یک دوره مذاکرات طولانی لندن و ایرلندی‌ها به توافق برای پایان تنش‌ها رسیدند که «جمعه نیک» نام گرفت. از تنش آزادی‌بخش که در ۲۵ نوامبر ۱۹۱۳ تأسیس شده بود و در آوریل



محمد سرابی

روزنامه‌نگار

در کشورهای خاورمیانه، استقلال طلب‌ها یا قومیت‌هایی که با دولت مرکزی تضاد داشته باشند، شروع به بمب‌گذاری، شورش یا آشوب‌های خیابانی می‌کنند و بعد از سرکوب شدید هم باز تا جایی که بتوانند دست‌به‌خوبونت می‌زنند. هیچ وقت این تنش‌ها از سطح مسلحانه پایین‌تر نمی‌رود و هر چند وقت یک‌بار بروز می‌کند. در انگلیس مبارزه مسلحانه چنان تغییر ماهیت داده که بزرگ‌ترین مبارزان چند دهه قبل امروز به جای هواپیما، تپاچی و تیراندازی به پلیس و ارتش «آواری» خوانند.»

برخی از گروه‌های موسیقی ایرلندی هویت کاملاً مشخص و وابسته به سرزمین خود دارند و اگر چه مانند همه گروه‌های دیگر در زمینه‌های مختلفی کار می‌کنند اما هر از گاهی این هویت که نشانه تفاوت آنها با انگلیسی‌هاست را نشان می‌دهند. قطعه موسیقی «یکشنبه خونین» گروه موسیقی «U۲» به همین دلیل صاحب شهرت شد. اشاره این موسیقی که با ریتم شبیه مارش نظامی آغاز می‌شود، به حادثه‌ای خونین است که در ۳۰ ژانویه ۱۹۷۲ در ایرلندشمالی

نگاه

عبدالقاسد براهویی | هیچ‌گاه صحنه بازی

پسریچه‌های پرش و ششور بلوچ در حاشیه شهر زاهدان را فراموش نمی‌کنم. در همین تابستان گذشته درحالی که از گرمای تابستان به تنگ آمده و توی پمپ بنزین و داخل خودرو منتظر برای سوختگیری بودم، چشمم به تماشای صحنه‌ای زیبا گرم شد. مرد ناپنیایی عصا به دست در خروجی پمپ بنزین ایستاده بود. کودکی که گویا نمایشگاه فقر بود، نخی بر بیست لیتری توخالی کپنه‌ای بسته بود و به دنبال خود می‌کشید از کنار پمپ مرد فقیر گذشت. قدری دور شد اما دوباره بر گشت و سکه‌ای در دستان خالی پیرمرد گذاشت و رفت… این حرکت آن بزرگ‌مرد کوچک آنچنان متأثرم کرد که پس از چند لیتر سوختگیری، سریع از پمپ بنزین خارج شدم. بلوار را در زدم و آن طرف خیابان به جست‌وجوی آن والا‌تر از حاتم برداختم. او را در میان دوستانتش یافتم. آنها هم خودروهایی از جنس خودروی او داشتند. از دکه آن طرف خیابان چند تارلی خریدم و به آن‌ها نزدیک شدم. به هر کدامشان یکی تعارف کردم. ابتدا مناعت طبع مانع از پذیرفتن پیشکش من شد، اما بالاخره از من فقیر قبول کردند. خودم را به قهرمان قصه نزدیک

برای نان آوران وطنم

کردم و پرسیدم: «به پیر مرد چی دادی؟» گفت: «پول» گفتم: «چرا؟» گفت: «بی‌وسه‌ات» یعنی فقیر بود. زبانم نخرید که به آن مرد بزرگ بگویم خودت که ناتوان از آوایی… پرسیدم: «چه کار می‌کنید؟» که جوابش دنیا را روی سرم خراب کرد. «مشکی گوازی؟» بلوچ‌ها و آنان که بلوچی می‌فهمند، حال مراد رک می‌کنند از شنیدن این دو کلمه آتشین! آری کودک بلوچ داشت بازی مرگ را تمرین می‌کرد. قاجاقچیان سوخت در بلوچستان سوختی را در مشک‌هایی از جنس لاستیک جابه‌جا می‌کنند و آن کودک معصوم با خودروی پلاستیکی خودش آینده خویش را تمرین می‌کرد. امروز که خبر قطعی سوخت مولانان عزیز وطن را در نفتکش شنیدم، به ناگاه یاد آن کودک معصوم افتادم. داغ دلم تازه شد! اشک امامت نمی‌دهد و بغض راهبم نمی‌کند. باز سوختن جوانان وطنم در میان شعله‌های آتش و دود، و باز استخوان‌های پودر شده نان آوران وطنم. سوختن امرد و آرزوها و بر باد رفتن خاکستر آنها دردی است که بلوچ‌ها

